

درآمدی بر کتاب

الحکایات شیخ مفید (قدس سره) *

○ استاد سید محمد رضا حسینی جلالی

○ ترجمه و تحریر: جویا جهانبخش

اندیشگی‌شان به رسم مرزهای عقیدتی بر پیرامون خویش مبادرت نمایند. این مقصود، برای مذهب سنی، به دست نگره‌پرداز عقیدتی این مذهب، ابوالحسن علی بن اسماعیل اشعری (ت ۳۳۰) حاصل شد. وی در تالیفاتش شاخصه‌های «عقیده اشعری» را تعیین کرد که اهل سنت تا به امروز بدان پایبندند!

از برای مذهب شیعه هم، سده چهارم روزگاری ممتاز و مهم است. در اوایل این سده شیعیان به شکلی جدید با پُرسمان غیبت امام - علیه‌السلام - رویارو شدند. این امر - هرچند که پیش از آن نمونه‌هایی داشت - این بار، باریک‌تر و فراخ‌دامنه‌تر بود.

در این شرایط، خصوصاً نصوص مستقیم شرعی به کمال رسیده بودند، و با فرض غیبت کُبرای امام - علیه‌السلام - که منبعی ممتد برای تشریح به شمار می‌رفت، دیگر توقع صدور نصّ جدید وجود نداشت. در همین شرایط، یکی از بزرگترین عالمان شیعه در آن روزگار، به گردآوری همه نصوص مورداعتمادی که برای معرفت اسلامی دستیاب می‌گردید، دست یازید. وی، امام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی (ت ۳۲۹) بود که کتاب کافی را تألیف کرد و بدین ترتیب مجدد اسلام در آغاز سده چهارم هجری به شمار رفت. افزون بر این، بزرگان هم‌روزگار وی نیز به تألیف و گردآوری نصوص پرداختند تا مایه‌ای برای استنباط احکام باشد و بتوان بر بنیاد آن به تفریح پرداخت.

از این روست که ما در یکی از پژوهش‌هایمان پیشنهاد کرده‌ایم این روزگار، عصر «تحدیدِ نصوص» نامیده شود.

از سویه سیاسی، این سده شاهد گشایشی در برابر طائفة شیعه بود تا قابلیت‌های خود را نشان دهند. بسیاری از شیعیان توانستند با کوشش، به پایگاه‌هایی مهم دست یابند و - به اصطلاح امروز - مناصب وزارتی احراز کنند یا والیگری شهرهای بزرگ را در دولت عباسی به دست آورند. همچنین برخی طوائف شیعی - مانند زیدیه در یمن و فاطمیان در مغرب با جنگ و پیکار، بر ایالت‌هایی از امپراتوری اسلامی چیره شدند.

این چگونگی‌ها، و نیز وجود امرای شیعه - مانند حمدانیان در موصل و حلب شهباء، و بویهیان در ری و فارس و اصفهان - در درون دولتی که خلافت عباسی بغداد نُماد آن بود، اثر فراوان بر انعطاف سیاست حکومتی

سده چهارم هجری - از نظر برخی بررسندگان تاریخ اسلام - در میان سده‌های پیشین و پسین اهمیت ویژه دارد و از این جهت ممتاز است. شاید یکی از عوامل این اهمیت و امتیاز آن باشد که سده چهارم سیصد سال [از تاریخ اسلام] را پشت سر گذاشته، و این مدت بسنده بوده است تا امت - پس از پشت سر نهادن تجارب عدیده و لازم و متفاوت، در باب شیوه‌ها و نظام‌های حکومتی، و نیز درباره مکانب و روش‌های فقهی، و نیز در باب آراء و عقائد و نگره‌های موجود پیرامون آنها - در ساحل استقرار و امنیت پهلو بگیرد. می‌باید در این زمان که همه صاحبان قدرت و مهارت‌های حرفه‌ای و صنعتی و عملی بخت خود را آزموده بودند، و حتی اصحاب شهوات و اهواء از آرزوها و خواسته‌هایی که بدانها دست یافته بودند، لبریز شده بودند؛ در این زمان که امت همه آمال را بر دوش کشیده و از همه‌گونه تجربه‌ای برخوردار شده بود، همه عرصه‌ها و زمینه‌ها به شکوفائی رسیده باشد. اینک وقت آن رسیده بود که این امت، شکل برتر و نهائی را که «حق اسلامی» در آن نمودار می‌گردد و همه امت - برغم اختلاف خواسته‌ها و مذاهب - بدان منتسب هستند، اختیار کند. این همان رمز بزرگی بود که شکوه و ارجی همواره داشت و به خاطر آن همه گروه‌ها بر یکدیگر پیشی می‌جستند و هر یک ادعا می‌نمود که بدان دست یافته است. باری، اینهمه یک سویه از اهمیت و امتیاز سده چهارم بود.

از دیگر سو، در این سده است که منابع معرفت اسلامی به کمال می‌رسند و جمع و ضبط می‌شوند؛ آنچنان که چیزی که پژوهندگان به واسطه ندانستنش معذور داشته شوند، بجا نمانده است. نکته دیگری که مهم به نظر می‌رسد این است. پس از تداوم یافتن دوری امت از تعالیم اسلامی و فروافتادش در ورطه خلأ اعتقادی و تباهی اخلاقی و ضعف نظامی اینک فرهنگ‌های غیراسلامی جنب و جوش ویژه‌ای از خود نشان می‌دادند. این فرهنگ‌ها، افزون بر سماحت اسلامی که بر آموزه «لا اکراه فی الدین» استوار بود، روزنه‌هایی برای رخنه در جامعه اسلامی یافته بودند و از این روزنه‌ها بهره می‌بردند.

بدین ترتیب، مذاهب و فرق مختلف [مسلمان] کوشیدند برای حفظ خود و پیروانشان، موضعی مشخص اتخاذ کنند و بر حسب شیوه‌های





بظاهر سنی، در برابر طائفة شیعی و مذهب شیعه می‌نهاد، و باعث اتخاذ مواضع نرم‌تر یا دمکراتیک‌تر - اگر این تعبیر صحیح باشد - می‌گردید.

شیعه در سایه این شرائط - و برغم درگیریها و مخاصمتهای فرقه‌ای که به دست برخی عوام جاهل، یا با دخالت بعضی عالمان بدروش یا ناآگاه و حتی به وسیله حکومتمتگران فرصت‌طلب برپا می‌شد - توانست نفس بکشد و در عرصه اجتماع حضور به هم رساند.

اینک عالمان مذهب می‌باید مواضع صریح و روشن خود را در قبال مسائل مطرح در صحنه جامعه اعلام کنند و با تمام نیرو به دفاع بپردازند تا حجت را بر آنان که نمی‌دانند تمام نمایند. و اتهامات غرضمندان را دور سازند. چنین بود که بزرگان طائفه، در این قرن، از رهگذر بیانات و تألیفاتشان، به عرضه تفصیل عقائد حقه - به صورت کامل و پیشرفته‌اش - پرداختند.

کسی که - با صلاحیت تام و عزم استوار و بیشترین نیرو - در رأس این حرکت قرار گرفت، شیخ امام أبو عبدالله مفید، محمدبن محمدبن نعمان بغدادی عکبری (ت ۴۱۳)، بود.

این شیخ بزرگوار توانست آنچه را که شیعه امامیه باید بدان عقیده‌مند باشد، تعیین و تبیین کند، و عقائد حقانی این طائفه را در میان سخنان دیگر فرقه‌های شیعی امتیاز دهد.

وی در برابر فرقه‌های غیرشیعی هم حول مباحث مطرح در آن زمان، مواضع قاطع و سرنوشت‌سازی در مجالس و مناظرات و بحثها و نوشتارهایش، اتخاذ کرد که از خلال سیاهه مؤلفات و عناوین مناظراتش پیداست.

شیخ مفید حقیقتاً در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و علمی از اوضاع زمانه خویش - که تا اندازه‌ای مساعد بود - بخوبی و با دقتی شایسته، بهره‌ای بزرگ و سترگ برد؛ تا آنجا که بحقیقت ثبات بخش پایه‌های مذهب، استوارکننده کاخ دیانت، برافرازاننده درفش حق، و یاریگر باورداران شمرده شد و بر همه افراد این طائفه در طول قرون «ممت» یافت.

او، پس از آنکه رسوبات سیاستهای خلافت ستمگر و تعصبات جاهلانۀ فرقه‌ای و درازدستیهای دشمنان کینه‌توز، امت را در میان گرفته، و گوشها از شنیدن فروایستاده و دلها و خردها از تعقل و جستجوی حقیقت

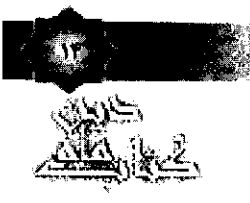
رخ برتافته بودند، توانست - با قدرت برتر علمی و بیانی و پایگاه بلندی که در میان بزرگان امت داشت - اصول مذهب را استوار بدارد، و با نیرومندترین ادله متکی بر آبخورهای معرفت - اعم از قرآن و حدیث و اجتماع و شیوه‌های عقلی و مبانی مسلمۀ عرفی - و بر بنیاد قواعد استوار علمی، بر درستی عقائد حقه طائفه دلیل بیاورد.

شیخ مفید، پهلوانی بود که به دل این میدان پریم و هراس حمله آورد، و حقوق ائمه اهل البیت - علیهم السلام - را در دین و معارف دینی، در دنیا و ولایت دنیوی، و در آخرت و شفاعت آخروی، فریاد کرد.

اینهمه کوشش و تکاپوی شیخ مفید، افزون بر مرجعیت عام در احکام و جامعیت تام در علوم و مدیریت و تدبیری بود که به کار می‌بست؛ و باز، افزون بر کوششهای بی‌اندازه‌ای که در تربیت نسلی از بزرگان می‌نمود؛ چنان که دو دانشمند چکاداسا و دریائوش، یعنی سیدمرتضی و شیخ طوسی، از شاگردان مکتب بزرگ اویند.

از رهگذر همه اینها، شیخ مفید، بسزاواری، شایسته نشان «تجدید» در مطلع سده پنجم گردیده است و چنین مقام ارجمندی یافته.^۱





اقسام تعالیم اسلامی

تعالیم اسلام به دو بخش اصلی تقسیم می‌شوند:
نخست: احکام شرعی مرتبط با تعیین رفتارهای مکلفان، اعم از عبادات و معاملات، که مشمول یکی از حکمهای پنجگانه هستند.
دوم: عقائد و پایبندیهای اندیشگی انسان مسلمان.
فرقه‌ها و مذاهب اسلامی در تعیین منابع این تعالیم اختلاف دارند.
درباره بخش نخست:

گروهی می‌گویند که تنها منبع همان روشهایی است که خود شارع بیان داشته، و عقل - به هیچ شکلی - در تعیین تکلیف شرعی دخالت ندارد. اینان، «محدثان» اند.

گروهی می‌گویند، منبع این تعالیم، همان روشهایی است که شارع بیان داشته، البته اگر دستیاب گردد؛ وگرنه دلیل عقلی براساس خود شریعت وظیفه شرعی را معلوم می‌دارد. این گروه، «مجتهدان» اند.
درباره تفصیل این دو نظر و خصوصیات و مشکلات و نوازم هر یک، در دانش اصول فقه گفتگو می‌شود.

و اما بخش دوم:

بیان مسائل این بخش، برعهده علم کلام است. مسلمانان اتفاق نظر دارند که مسائل آن بخشی از مهم‌ترین تعالیم اسلام است، ولی در تعیین منبع بنیادین علم کلام، اختلاف دارند.

براین اساس، می‌توان گفت که در وجود بذریه علم کلام در همان سپیده دم اسلام و از آغاز ظهور این دین مبین، اختلافی میان امت نیست چنان که دو مسأله «توحید» و «نبوت» از مهم‌ترین مسائل کلامی اند و اسلام از همان آغاز بر این دو مسأله پایفشاری می‌کرده است.
لذا اشتباه کسانی که پیدائی دانش کلام را در روزگاری پسین‌تر دانسته‌اند، آشکار است.^۱

هرگاه علوم اسلامی را با هم بسنجیم، درمی‌یابیم که علم کلام از حیث مباحث ژرف و ضروری که در خود دارد، مهم‌ترین علوم اسلامی است. همچنین، به مرتبه، از دیگر علوم اسلامی پیشتر، و به موضوع، ارجمندتر است، زیرا از بنیاد پایبندیهای اندیشگی و عقائد لازم برای یک مسلمان - اعم از مبدأ و معاد و مابین آنها - بحث می‌کند که همه رفتارها و امور زندگی دنیوی و آخروی شخص مسلمان مبتنی بر آنهاست.^۲

برغم اتحاد مسلمانان در عهد رسالت درباره پایبندی به هر دو قسم از تعالیم اسلام، پس از وفات پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم -، عنصری جدید رخ نمود که باعث اختلاف در میان مسلمانان شد. این عنصر «خلافت» بود و بحث حول آن سبب شد امت بر دو فرقه شوند:
۱ - فرقه نخست: به وجوب امامت بر خدای متعال قائل است - درست مانند نبوت - و این که امام از جانب خدای متعال تعیین می‌گردد. این گروه «شیعه» هستند. بر بنیاد رأی این گروه، بحث امامت، در متن مباحث کلامی جای دارد.

۲ - فرقه دوم: قائل به آن است که امامت واجب تکلیفی است بر امت، و بر همه مسلمانان واجب است که یکی را از میان خود تعیین کنند

تا ولایت امر امت را عهده‌دار گردد. این گروه، «عامه» اند.

بر بنیاد رأی ایشان، بحث امامت، از مباحث احکام شرعی است.

این نزاع، اگرچه - بظاهر - با عقائد مشترکی که در عهد پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - وجود داشت و انسان از طریق آنها مسلمان می‌بود، برخوردی ندارد، سرانجام در حقیقتی که مسلمانان در آن عهد بر آن بودند، ایجاد شکاف و دوگانگی کرد و سبب دوری هر یک از این دو فرقه از دیگری گردید؛ تا جایی که دو مکتب جداگانه پدید آورد که هر یک طریقه ویژه‌ای در تحلیل و استدلال داشت؛ و بالاخره، پس از چندی، بحث امامت در مرکز مباحث علم کلام جای گرفت.^۳

در بدایت تاریخ اسلام، عقائد اسلامی، از حیث کمی محدود، و از حیث کیفی روشن و آسان بود، زیرا مقید بود به توحید و تنزیه، اثبات رسالت یا معجزه‌های عینی مشهود، و وعد و وعید. اینهمه نیز متکی بود بر قرآن مجید - به عنوان یک نص ثابت - و سنت نبوی - به عنوان یک نص حی - در عین حال، از بحثهای پیچیده‌ای که در روزگاران سپسین ذهن و زبان متکلمان را به خود معطوف می‌داشت دور بود و هنوز این بحثها با آن اصول روشن برخورد نکرده و بر آنها هیچ اثری نگذاشته بود.^۴

در نخستین دهه‌های تاریخ اسلام، بحثهای کلامی نوآینی مطرح شد که عرصه منازعات اندیشگی میان مسلمانان گردید و در پی آن به تأسیس مکتبهای کلامی متعدد انجامید. شماری از اهم این بحثها - که یا پیش از آن مطرح نبودند یا به شکلی ابتدائی و بر کنار از هرگونه تفصیل طرح شده بودند - عبارتند از:

۱ - جبر و اختیار، و آنچه با مبحث عدل در پیوند است.

۲ - قضا و قدر

۳ - صفات خدای متعال، و آنچه با مبحث توحید در پیوند است.

۴ - ایمان، فسق و ارتکاب معاصی، و آنچه با مبحث معاد در پیوند است.

با اینهمه این بحثها نیز، جز پس از مدتی چند - که البته در اغلب موارد از سده نخست هجری تجاوز نمی‌کرد - موجب اختلافی که پیدائی فرقه‌های مذهبی جداگانه را در پی داشته باشد، نشد.

پیدائی فرقه‌های کلامی

مسلمانان درباره تعیین منابع اصلی تعالیم اسلامی در حوزه عقائد نظرات مختلفی ابراز کرده و به سه دسته تقسیم شده‌اند:

۱ - گروهی می‌گویند یگانه منبع همانا نص شرعی - اعم از کتاب و سنت - است و مسائل اعتقادی توقیفی اند. این گروه، خواه در موضوع و خواه در تعبیر، از آنچه در نصوص آمده است تجاوز نمی‌کنند و به شرح یا توضیح یا تأویل آنچه هم که در نصوص آمده نمی‌پردازند؛ معتقدند که باید به این الفاظ - بدین عنوان که معانی دارند ولی اینان آن معانی را نفهمیده و درک نکرده‌اند - عقیده قلبی داشت.^۵

۲ - گروهی می‌گویند منبع همان نص است ولی الفاظ و تعبیر نص را بناگزی باید بر ظواهر منقول - و نه معقول - اش حمل کرد و بر بنیاد تسلیم در برابر آنچه نص در تفسیر آن وارد شده به آنها ملتزم بود. کسانی

که از علوم عقلی بهره ندارند بدین راه رفته‌اند؛ ایشان «اصحاب حدیث» اند^{۱۰}

۳ - گروهی می‌گویند راه شناخت عقائد حقه و مسائل کلامی همانا تعقل است؛ چه، به وسیله عقل حق را می‌شناسند و از باطل تمیز می‌دهند و میان شرع و عقل در این باب منافاتی نیست؛ نص، ما را به سوی همان حقی هدایت می‌کند که عقل بر آن دلالت می‌نماید و اگر نصی وارد شده باشد که ظاهرش با حکم عقل منافات داشته باشد، بناگزر باید ظاهر نص را طوری تأویل کرد که با عقل و درک عقلی سازگار گردد.^{۱۱}

گروه نخست راه از عامه، «سلفیه» می‌خوانند؛ و ایشان از شیعه، همانا «مقلده» هستند.

گروه دوم راه از عامه، «اشاعره» می‌خوانند؛ و از شیعه، «أخباریان» هستند.

گروه سوم، راه از عامه، «معتزله» می‌خوانند؛ و از شیعه همانا «فقها» می‌مجتهد می‌باشند.

در هر گروه، شباهت زیادی میان گونه شیعه آن با گونه متعلق به عامه وجود دارد.

«سلفیه» از عامه، در برنامه‌های اندیشگی و پایبندیهای باوری، شبیه «مقلده» از شیعه‌اند.

«اشاعره» از عامه - که نزد ایشان «أهل الحدیث» بشمار می‌روند - در طریقه و اسلوب نزدیک به «أخباریان» اند که أهل الحدیث شیعه هستند. و «معتزله» از عامه، طریقه اندیشه و استدلالشان شبیه طریقه «فقهاء مجتهد» از شیعه است.

گاه برخی می‌پندارند تفاوت گونه شیعی و گونه عامی هر گروه، همانا مجرد اختلاف در امامت و تعیین اشخاص ائمه - یعنی همان نخستین اختلافی که بدان اشارت کردیم - می‌باشد. لیک واقعیت آن است که افزون بر این اختلافی که درباره امامت و امام هست، اختلاف گونه شیعی و گونه عامی هر گروه، فراخ دامنه است.

در گروه نخست: گونه عامی که همان «سلفیه» باشند^{۱۲} - بر عقائدی که در کتاب و سنت آمده است تکیه می‌کنند و هرگاه فهم چیزی از نصوص برایشان متعذر گردد در آن باب توقف می‌نمایند؛ همچنین، به عین عبارات نصوص پایبندند؛ الفاظ را بازگو می‌کنند و امر حقیقت نصوص را به شرع وامی‌گذارند.

ایشان در برابر «علم کلام» مصطلح، موضعگیری منفی می‌کردند؛ چنان که مالک بن انس می‌گفت: «کلام را در باب دین خوش نمی‌دارم و جز آن کلام را که زیر آن عملی باشد دوست ندارم... ولی کلام در باب دین و درباره خدای تعالی خودداری از آن نزد من محبوب‌تر است»^{۱۳}

رهبر ایشان، أحمدین حنبل، می‌گفت: «من اهل کلام نیستم، و مذهب من، تنها، حدیث است»^{۱۴}.

اما گونه شیعی این گروه - که «مقلده» اند^{۱۵} - عقائد را از کتاب و سنت پیامبر - صلی‌الله علیه و آله و سلم - می‌گرفتند، به علاوه استدلالاتی که از ائمه اهل بیت - علیهم السلام - رسیده است. در این بخش چیزهای

زیادی بود که «سلفیه»ی عامه، بخاطر بعدشان از ائمه - علیهم السلام - به آن دسترسی نداشتند.

لیک «مقلده» و «سلفیه» در این اشتراک داشتند که بر چیزی بیرون از چارچوب نص استدلال نمی‌کردند، و در باب عقائد به کاوش و اندیشه بیشتر دست نمی‌یازیدند.

در گروه دوم: «أهل حدیث» عامه - که همان «اشاعره» باشند - به عقائدی پایبند بودند که نصوص بر آنها دلالت کند و این عقائد را، برحسب ظواهر مفهوم از عبارات، و محسوساتی که درک می‌کردند، تفسیر می‌نمودند. حتی در باب نام اندامها که در نصوص آمده و به نام خداوند اضافه شده است - مانند «دست» / «پد» و «پا» / «الرجل» و «چشم» / «العین» و «روی» / «الوجه» - به همین طریق عمل می‌کردند و به تأویل این الفاظ از صورت ظاهری نمی‌پرداختند؛^{۱۶} از همین رو «مشیبه» خوانده می‌شوند.

تفاوت اشاعره با سلفیه در این است که اشاعره بحث در کلام را جائز می‌شمارند. ابوالحسن اشعری، رهبر و بنیادگذار مذهب اشاعره، از نخستین کسانی بود که دعوت أحمدین حنبل، رئیس سلفیه، را در باب نهی از کلام رد کرد، و در کتابی به نام رساله فی استحسان الخوض فی علم الکلام به مقابله با او پرداخت. اشعری در این کتاب گفته است: «گروهی از مردم، نادانی را سرمایه خویش ساخته‌اند، اندیشه و کاوش در دین بر ایشان گران آمده، به آسانگیری و تقلید گراییده‌اند، بر آنان که به تحقیق درباره اصول دین می‌پردازند طعن می‌کنند و ایشان را گمراه می‌شمرند، و می‌پندارند که کلام... بدعت و ضلالت است»؛ وی سپس قویاً به مقابله با این گروه پرداخته است.^{۱۷}

اما «أهل حدیث» شیعه - که همان «أخباریان» اند - به لزوم پیروی از آنچه در نصوص آمده و اعتماد بر آن معتقدند ولی بر تأویل و تفسیرهایی هم که برای این نصوص در حدیث ائمه اهل البیت - علیهم السلام - آمده، تکیه می‌کنند، و همچنین استدلالات عقلی وارد شده از ناحیه ائمه اهل البیت - علیهم السلام - را نیز پیروی می‌نمایند؛ از این رو، نصوصی را که ظاهرشان «دست» و «روی» و «چشم» به خدای متعال نسبت می‌دهد، - به پیروی از اهل بیت علیهم السلام - تأویل می‌کنند و تشبیه را نفی می‌نمایند.^{۱۸}

شیخ کرکی (در گذشته به ۱۰۷۶ ه. ق) - که از اخباریان متأخر است - در بحث از تقلید در اصول دین، گفته است: «حق آنست که جز تمسک به کلام ائمه هدی علیهم السلام هیچ راهی برای خلاصی از حیرت وجود ندارد؛ خواه این تمسک از باب تسلیم باشد، در مورد کسی که دلش به ایمان مطمئن است، و خواه از طریق زیربنا قرار دادن کلام ایشان برای بنا کردن اندیشه‌های رساننده به حقیقت.

کسی که با چشم بصیرت در نهج البلاغه و صحیفه کامله و اصول کافی و توحید صدوق تأمل کند، چندان از اسرار توحید و معارف الهی درمی‌یابد، که با آنهمه، او را به دلیل حاجت نمی‌افتد، و چندان دلش از فروغ هدایت روشن می‌شود که با آن از رنج قال و قیل می‌دهد»^{۱۹}



منبعی برای معتقدات کلامی تکیه می‌کنند. این اشخاص از فرقهای مهمی که میان اهل حدیث عامه و اهل حدیث شیعه وجود دارد - و ما یاد کردیم - غفلت می‌کنند.

اهل حدیث عامه، تأویل را در باب نصوص رد میکنند، در حالی که اهل حدیث شیعه به تأویل - به اندازه موجود در احادیث اهل بیت علیهم السلام - پایبندند.

همین پایبندی اهل حدیث شیعه به تأویل - ولو به همین مقدار مشخص تأویل - سبب شده است به معتزلی بودن متهم گردند، زیرا معتزله نیز به تأویل ظواهر پایبندند؛ غافل از این که معتزله - غیر از امامت در جهات متعددی با اهل حدیث شیعه تفاوت دارند؛ مهمترین این تفاوتها، اختلاف در شیوه اندیشگی است؛ بدین معنا که - چنان که گفتیم - اهل حدیث شیعه بر نصوص تکیه می‌کنند ولی معتزله به عقل به عنوان منبعی برای اندیشه و باور، پایبندند.

گاه این تهمت‌زدن‌ها، برغم علم به واقع و از روی عمد صورت می‌بندد، تا فرقه متهم بدنام گردد، و یا میان مذاهب مختلف آتش کینه و فتنه افروخته شود.

میان معتزله - که گونه عامی گروه سوماند - و فقهاء - که شیعه هستند - نیز خلط شده است.

کسانی که شیوه‌های اندیشگی را بدرستی از هم تمیز نداده و اصول انقسامات مذهبی را ندانسته‌اند، - به سبب وحدت روش و اندیشه کلامی میان شیعه و معتزله، و تکیه هر دو فرقه بر عقل، به عنوان منبعی برای عقیده - گاه جمعی از معتزله را به تشیع متهم می‌کنند،^{۱۸} و گاه - بر همان بنیاد - شیعه را به اعتزال متهم می‌سازند.

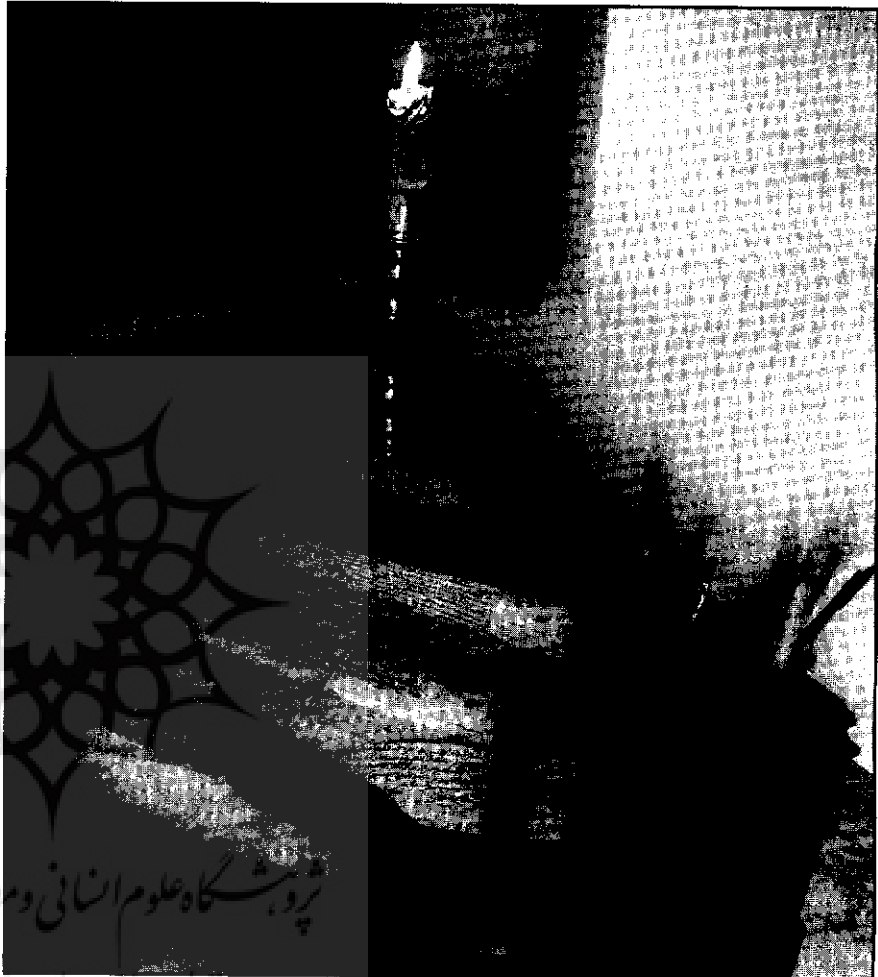
البته معترضان مغرض، میان این دو تهمت، یعنی تهمت اعتزال به تشیع یا تهمت تشیع به اعتزال، فرقی نمی‌نهند، زیرا هر کدام که جابیفند، غرض ایشان در فروکوفتن این دو گروه، حاصل می‌شود؛ چه، اینان هر دوی این دو گروه را با شیوه کلامی و پایبندیهای اندیشگی خویش معارض می‌یابند.

متأسفانه این امر در تاریخ اندیشه اسلامی وقوع یافته، و برخی از اشاعره، زمانی برای بدنام ساختن معتزله و زمانی دیگر برای بدنام ساختن شیعه، این تهمت‌ها را طرح کرده‌اند.

این، برغم آن است که اشاعره در اصل مذهبشان، یعنی التزام به شیوه خلافت بر طریقه عامه، با معتزله اشتراک دارند، و بدین سبب هر دو در اصل باورشان از شیعه دور می‌شوند.

بعضی از اخباریان شیعه هم فقهای شیعه را به اعتزال متهم می‌کنند به این اعتبار که هر دو عقل را منبعی برای اندیشه [دینی] گرفته‌اند. اینان فراموش می‌کنند که تشیع - پیش از آنکه هر پیوندی با معتزله داشته باشد - در اصل امامت از اعتزال جدا می‌شود. همچنین است در بسیاری از مسائل مهم اندیشگی که در آنها تشیع و اعتزال به دو راه جداگانه می‌روند.

مجرد همسوئی تشیع و اعتزال در پاره‌ای مواضع و نقاط - مانند توحید و عدل - به معنای اتحاد این دو در همه چیز نیست؛ تا چه رسد به آنکه



«اشاعره» از عامه، و «اخباریه» از شیعه، در رد کردن تکاپوهای عقلانی و احتجاجهای بیرون از نص، همسان‌اند.
در گروه سوم:

کسانی از عامه که بر عقل تکیه می‌کنند - یعنی «معتزله» - هر چند در تکیه بر عقل به عنوان منبعی برای عقائد با «فقهاء» شیعه همسو هستند - چنان که خواهد آمد - در جهات عدیده از یکدیگر جدا می‌شوند.

خلط بین مذاهب

تشابه فراوان میان گونه شیعی و گونه عامی از هر گروه، سبب شده هر یک متهم شوند که از دیگری اقتباس کرده‌اند، یا باعث گردیده میان هر یک از دو مذهب خلط صورت پذیرد، و یا موجب آمده که آراء هر یک به دیگری نسبت داده شود؛ زیرا روش کلامیشان یکی است، و هر دو، در اندیشه، به منبع واحد پایبندند.^{۱۸}

بر بنیاد این خلط، گاه برخی، «اهل حدیث» عامه را با «اهل حدیث» شیعه یکسان و برابر می‌شمرند؛ به این اعتبار که هر دو بر حدیث به عنوان



تشیع از اعتزال و یا اعتزال از تشیع برگرفته شده باشد!

غریب آن است که بزرگانی را از متکلمان شیعه به اعتزال منسوب ساخته‌اند؛ مانند حسن بن موسی نوبختی (درگذشته به ۳۰۰ هـ. ق)؛^{۲۰} این درحالی است که نوبختی کتابی به نام التَّقْض علی المنزلة بین المنزلتین تألیف کرده است،^{۲۱} و «المنزلة بین المنزلتین» از مهمترین عناصر اندیشه معتزلی، و چهارمین اصل از اصول پنجگانه‌ای است که اعتزال مبتنی بر آنهاست.^{۲۲}

شیخ مفید گفته است: معتزله لقبی است که با قائل شدن به المنزلة بین المنزلتین برای این گروه پدید آمد.^{۲۳} پس هرگاه کسی در باور به المنزلة بین المنزلتین یا معتزله همسو و همراه گردد - هرچند در کنار آن با دیگر نحله‌ها همسوئی داشته باشد - پراستی معتزلی است.^{۲۴}

گروهی از متکلمان شیعه، برای رد اتهام پیشگفته و دفع تهمت اقتباس مذهب شیعه از معتزله، به مقابله پرداخته و فرق میان این دو مذهب را تبیین کرده‌اند. پیشاپیش ایشان، پیشوای بزرگوار، شیخ مفید (درگذشته به ۴۱۳ هـ. ق)، است که ابوابی از کتابهای مختلفش را به یادکرد فرق میان شیعه و معتزله اختصاص داده است؛ از جمله در کتاب أوائل المقالات‌اش با بهائی بدین عنوان آورده است:

«باب سخن درباره فرق شیعه و معتزله در آنچه به موجب آن شایسته عنوان اعتزال گردیده است»^{۲۵}
«بابی در آنچه امامیه، بر خلاف معتزله، در قول به امامت بر آن همداستان‌اند»^{۲۶}

شیخ مفید در کتابهای خاص، به رد آرای معتزله و بزرگان اهل اعتزال پرداخته است؛ مانند کتاب نقض فضیلة المعتزلة^{۲۷} و نقضه‌ایش بر معتزله بصره (مانند ابوبکر اصم - درگذشته به ۲۳۶ هـ. ق - ابوعلی جبائی - درگذشته به ۳۰۳ هـ. ق - ابوهاشم ابن جبائی - درگذشته به ۳۲۱ هـ. ق، و ابوعبدالله بصری - درگذشته به ۳۶۷ هـ. ق) و رده‌ایش بر معتزله بغداد (مانند ابوالفضل جعفر بن حرب همدانی - درگذشته به ۲۳۶ هـ. ق - ابوالقاسم بلخی کعبی - درگذشته به ۳۱۹ هـ. ق، و ابوالطیب علی بن محمد بن ابراهیم خالدی - درگذشته پس از ۳۵۱ هـ. ق).

کتاب مورد بحث ما، یعنی الحکایات، هم به گزارش بسیاری از ناسازگاریها با معتزله، رد قول این طایفه و بیان آرای شیعه در این موضوعات اختصاص دارد.

شیخ در خلال دیگر کتابهایش، مانند الافصاح (نگر: عدة رسائل، ص ۶۸ و ۷۰ و ۷۳ و ۷۷)، الرسالة السارویة (عدة رسائل، ص ۲۳۰، مسألة ۱۱) و المسائل الصاغانية (عدة رسائل، ص ۲۳۹)، هم به رد آرای معتزله پرداخته است.

از پیشوایان زیدیه، المنصور بالله عبدالله بن حمزة (درگذشته به ۶۱۴ هـ. ق)، کتاب الکاشفة للاشکال فی الفرق بین التشیع والاعتزال را نوشته است.^{۲۸} حکایة الأقوال العاصمة عن الاعتزال فی بیان الفرق بین الشیعة والمعتزلة - در چهار فصل - هم از ابوعبدالله حمید بن یحیی قاسمی حسنی زیدی است و در دارالکتب مصر (ضمن مجموعه ۳۴، بخش نحل) موجود است.^{۲۹}

کارهای ارجدار جدیدی هم در رد این تهمت بوسیله نویسندگان معاصر صورت گرفته است. مانند آنچه علامه محقق مرحوم سیدهاشم معروف حسنی عاملی صوری در کتاب الشیعة بین الأشاعره و المعتزلة - که چاپ هم شده است - ارائه نموده.^{۳۰} گفتنی است مارتین مکدرموت، از دانشگاه امریکائی شیکاگو، هم هدف خود را از نگارش کتاب اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، پژوهش در وجه شباهت و اختلاف آرای شیخ مفید و آرای معتزله قرار داده است.

موضوع الحکایات

محور گفتگو در این کتاب، رد معتزله و خوارشماری آراء معتزله است در مواردی که به خلاف رأی جماعت مسلمین گرویده و در میان امت، تنها ایشان رأیی را برگزیده‌اند. همچنین نویسنده به مقابله با کسانی می‌پردازد که - با وجود تفاوت فراوان میان تشیع و اعتزال در اصول شیوه کلامی‌ای که هر یک از این دو مذهب پیروی می‌کنند - شیعه را به اقتباس از معتزله متهم می‌سازند.

کسانی که عامدانه این تهمتها را مطرح می‌کنند، یعنی اشاعره، - چنان که بیشتر هم اشارت رفت - خود در اصول مذهب واحد، مانند پایبندی به شیوه خلافت بر طریقه عامه - و نه امامت بر بنیاد نص - با معتزله همسو و همسان‌اند.

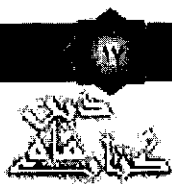
اینک اگر مجرد همسوئی دو مذهب در پاره‌ای از آراء و افکار و نظریات، دلیل اقتباس یکی از دیگر، یا یگانگی‌شان در اندیشه و نظر باشد، این اشاعره‌اند که از معتزله اقتباس کرده‌اند؛ چرا که ایشان در مسأله خلافت و این که خلافت از وظائف امت است همداستان‌اند؛ در حالی که این مسأله، از مهمترین مسائلی است که در آن، عامه، از مسلمانان شیعه جدا می‌شوند.

شیخ مفید در این حکایات تأکید می‌نماید که معتزله در بسیاری از اصول باورها و فروع پایبندی‌هایشان از شیعه دورند و منسوب ساختن تشیع به اعتزال، برخاسته از خطا و ناشناخت، یا ضعف دیانت و غرض کین‌نوزانه است.

وی به طرح بسیاری از موارد همداستانی و اتفاق نظر معتزله می‌پردازد که شیعه بدانها باور ندارد [و در این راستا بر اختلاف شیعه - بل عامه مسلمانان - با معتزله، در مسائلی چون شفاعت، نزول ملائکه بر اهل قیور، عذاب قبر و... انگشت می‌نهد].

سپس پاسخ برخی تهمتهائی را بیان می‌دارد که عامه - خواه معتزله و خواه اشاعره - در نسبت دادن این تهمتها به تشیع و شیعه، همراه و همدوش‌اند. او از طریق نصوص ثابت می‌کند که شیعیان در پایبندی به بحث علمی متکی بر اندیشه و نظر پیشگام بوده‌اند و این پیشگامی در سایه رهنمودهای اسلامی‌ای است که از تعالیم پیامبر و ائمه - علیه و علیهم السلام - الهام گرفته شده، و گذشته از قرآن کریم - که به تدبیر و تفکر و اندیشه و در نگریستن فرمان می‌دهد - نصوص حدیثی مورد اعتمادی هم در این باره رسیده است.

[در آن روزگار گروهی ادعا می‌کردند که «مناظره» در مبانی مذهب امامیه وجود ندارد و بنا بر مرویات پیشوایان امامیه - علیهم السلام - رفتاری



بدعت‌آمیز و مذموم است. گروهی از امامیه نیز خود چنین نظری داشتند. شیخ به رد و نقد این نگره می‌پردازد و هم معتزله و حشویه را که چنین نسبتی به امامیه می‌دهند، و هم گروهی از امامیه را که بر این پندار هستند، بر خطا می‌خواند.

وی خاطر نشان می‌سازد که در این باب در دو کتابش - به نامهای الکامل فی علوم‌الدین و الأركان فی دعائم‌الدین - بشرح سخن گفته، آنان را که در این شاخه نامبردار بوده‌اند، یاد کرده و ستایشهای ائمه - علیهم‌السلام - را در حق اینان آورده است. در ادامه، حدیثی از امام صادق - علیه‌السلام - با ذکر سند نقل کرده که بر منظور وی دلالت می‌کند. در بخشهای سپسین نیز، به ترتیب اتهام تشبیه و اتهام قول به جبر و رؤیت را پاسخ گفته است. واپسین فصل الحکایات، دربردارنده دوازده حدیث اخلاقی بسیار خواندنی و گیرا و اندیشه‌برانگیز است]

نسبت کتاب به مفید

قرائن بیرونی و درونی بر نسبت الحکایات به شیخ مفید - رحمه‌الله - همداستان‌اند.

از دسته نخست، این قرینه‌ها یادکردنی‌اند:

این که الحکایات، یا جزئی از آن، به کس دیگر - حتی به سیدمرتضی که نامش در آغاز کتاب آمده و آن را روایت می‌کند - نسبت داده نشده، و حتی از روی احتمال هم این کتاب را از کسی جز شیخ مفید نشمرده‌اند.

این که در بیشترین دستنوشته‌های موجود، همراه کتابها و آثار شیخ مفید است؛ گاه با اوائل المقالات و گاه - با عنوان «فصل من حکایات الشیخ المفید» - با الفصول المختارة؛ نسخه‌های مستقل نیز همگی نام او را بر خود دارند.

از دسته دوم نیز این قرائن را یاد می‌کنیم:

وجود نام یا کنیه شیخ در آغاز و انجام کتاب به عنوان صاحب الحکایات و کسی که این کتاب از وی سماع گردیده و از طریق وی روایت شده است. در آثنای کتاب هم سیدمرتضی - که راوی آن است - بارها می‌گوید: «سمعت الشیخ»، و «قلت له» و «قال أبو‌عبدالله»؛ که بی‌شک مراد او شیخ مفید است.

این که همه آراء و نظریات علمی موجود در کتاب، آرای شناخته شده شیخ مفید است و از غیر او نقل نشده. نام دو کتاب دیگر نویسنده الحکایات - یعنی الأركان فی دعائم‌الدین و الکامل فی علوم‌الدین - در متن آمده و این هر دو نام تنها در فهرست کتابهای شیخ مفید به چشم می‌خورند.

سند احادیثی که در کتاب آمده با مشایخ شناخته شده شیخ مفید آغاز می‌گردد و پاره‌ای از روایات مذکور در الحکایات تنها از طریق شیخ مفید نقل شده است.

و بالاخره، سبک و اسلوب کتاب، همان سبک و اسلوب شیخ مفید است و کسانی که با نگارشهای وی سر و کار دارند و با کارهای وی انس

گرفته‌اند، آن را می‌شناسند.

اما، در عین حال، چیزهایی هست که به نظر می‌رسد با فرض نسبت الحکایات به مفید، ناسازگار باشد:

نمونه راه کتاب با ذکر سید شریف مرتضی و عبارت «سمعت الشیخ» از وی آغاز می‌شود. هموست که در مواضع عدیده می‌گوید: «قلت للشیخ» یا «قال الشیخ»؛ و هموست که پرسشها را طرح و اعتراضات را نقل می‌کند و از شیخ می‌خواهد تا به آنها پاسخ دهد.

اینها همه اقتضا می‌کند که این اثر از سیدمرتضی باشد؛ ولو جوابها از شیخ مفید و از اقوال و افکار و روایات وی فراهم آمده باشد.

همچنین، این «حکایات» با عنوان «فصل من حکایات الشیخ المفید» و به روایت سیدمرتضی، ملحق به کتاب الفصول المختارة می‌سند، آمده است.

این اقتضا می‌کند که فصل «حکایات»، یکی از «فصل‌های متعددی باشد که سید شریف مرتضی «اختیار» کرده و در آن کتاب [به عنوان «فصول مختاره»] گردآورده است.

همچنین، عنوان الحکایات در فهرست مؤلفات شیخ مفید، چه در آثار قدما، و چه در آثار متأخران، نیامده است؛ مگر آنچه شیخ آقابزرگ طهرانی در الذریعه (۵۱/۷، شماره ۲۶۹) یاد کرده، و گویا در باب آن، بر بعضی نسخ متأخر تکیه داشته.

می‌گوییم: برای از میان برداشتن این ناسازگاریها، باید در اموری چند درنگریست:

نخست این که ماده علمی‌ای که جانمایه کتاب را تشکیل می‌دهد، همانا عبارات و انشای شیخ مفید است و بس. پس در جایی که همه درونمایه کتاب از کلام و اندیشه اوست، نمی‌توان آن را به کسی جز شیخ مفید نسبت داد.

دوم این که هرچند کتاب در بعضی نسخه‌هایش به الفصول المختارة الحاق گردیده است، در نسخه‌هایی دیگر به اوائل المقالات الحاق شده است که در موضوع به آن می‌ماند و در بعضی نسخه‌ها نیز مستقل است. سوم این که شیخ ابن ادریس حلی، در مستطرفاتش در پایان سرائر، روایاتی چند از همین کتاب نقل کرده و مأخذ آن را «العیون والمحاسن للمفید» نامیده است؛ این نشان می‌دهد الحکایات از العیون والمحاسن است که نسبت آن به شیخ مفید معلوم است.

گویا سیدمرتضی که فوائد شیخ مفید را به عنوان الفصول المختارة گردآورده، الحکایات را بسان یک فصل به آن الحاق کرده است، و کتاب العیون والمحاسن نیز جز همین الفصول که سیدمرتضی گردآورده، نیست. بدین ترتیب، چرایی وجود آثار آشکار و فراوان سیدمرتضی در این فصل‌ها و حکایت‌ها تبیین می‌شود: او کسی است که الحکایات را از شیخ نقل و روایت می‌کند؛ کسی است که پرسشهای گوناگون را بر شیخ عرضه کرده و او را به پاسخ گفتن برانگیخته؛ کسی است که به ثبت آوردن روایات را از وی درخواه شده؛ و بالاخره، کسی است که این پاسخها و گفتارها و حکایتها و روایتهای پراکنده را گردآورده.

از مجموع آنچه یاد کردیم، روشن شد مناسب‌ترین راه حل مسأله



نسبت کتاب، این است که:

۱ - کتاب قطعاً از سیدمرتضی نیست، بلکه سیدمرتضی راوی آن است.

۲ - شیخ مفید کتاب را با دست و قلم خود نوشته است، بلکه این کتاب شفاهاً از وی نقل شده و از طریق سماع از وی روایت گردیده.

۳ - بنابراین، این کتاب از املاء و بیان شیخ مفید است که در آن پرسشهایی را که شاگردش، سیدمرتضی، بر وی عرضه نموده است، پاسخ گفته.

در آمالی و أجوبه معمول آن است کتاب دربردارنده این آمالی و أجوبه را به شیوخ املاکننده یا عالمان جواب گوینده نسبت می دهند و - جز به اعتباراتی دیگر که در فن روشمند فهرستنگاری از لحاظ علمی مورد اعتماد نیست - به مستملی یا کاتب آمالی و یا پرسنده یا گردآورنده پاسخها نسبت داده نمی شود.

والله الموفق و هو المستعان

پی نوشتها:

* این مقاله، ترجمه و تحریر فصلی است از کتاب نظرات فی تراث الشیخ المفید استاد جلالی - دام مجده - که نگارنده این سطور ترجمه و تحریر متن کامل آن را زیر نام کارنامه شیخ مفید قدس سره در دست نگارش دارد؛ و من الله التوفیق.

گفتنی است چون متن انتقادی الحکایات را خود استاد جلالی پژوهیده و منتشر ساخته اند، همخوانی آشکاری میان این فصل کتابشان با بخشی از «مقدمة التحقيق» الحکایات (ویراست دوم، قم: ۱۴۱۳ ه. ق.)، به چشم می خورد.

۱ - برای آگاهی بیشتر، نگر: الحضارة الاسلامية فی القرن الرابع، از آدم متر [ترجمه شده به فارسی به قلم علیرضا ذکاوتی قراگزلو]؛ و: مقدمة أوائل المقالات به قلم [میرزا فضل الله شیخ الاسلام] زنجانی و: الکشکول (۲۸۳/۱) از شیخ [یوسف] بحرانی؛ و: مقدمة شرح عقائد الصدوق از سید [هبة الدین] شهرستانی.

۲ - الرسائل العشر - از شیخ طوسی، مقدمه، ص ۱۱۶؛ و سنج با: تاریخ المذاهب الاسلامية - از ابوزهره - ص ۱۵۴.

۳ - نگر: تلخیص المحصل - از محقق طوسی - ص ۱.

۴ - نگر: المقالات والفرق - از أشعری قمی - ص ۲ به بعد؛ و: خاندان نوبختی [تألیف عباس اقبال آشتیانی]، صص ۵-۷؛ و سنج با: تاریخ المذاهب الاسلامية - از ابوزهره - ص ۲۰ و ۲۵ و ۸۸.

۵ - نگر: تاریخ المذاهب الاسلامية، ص ۱۰ و ۱۱۴.

۶ - نگر: تاریخ المذاهب الاسلامية، ص ۱۰۹ و ۱۴۸.

۷ - نگر: تاریخ المذاهب الاسلامية، صص ۱۲-۲۱۳.

۸ - تلبیس ابلیس، از ابن جوزی، ص ۱۱۶.

۹ - تاریخ المذاهب الاسلامية، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۱۰ - نگر: تاریخ المذاهب الاسلامية، ص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۱۱ - الاعتصام - از شاطبی - ۲/۲-۳۳۴؛ و نگر: مناهج الاجتهاد

فی الاسلام، [از: دکتر محمدسلام مکور]، ص ۶۲۴ و ۶۲۵ .

۱۲ - المنية والأمل - چاپ شده به نام طبقات المعتزله از ابن المرتضی - ص ۱۲۵؛ و نگر: مناهج الاجتهاد فی الاسلام، ص ۷-۵۰۸، ۶۷۹.

۱۳ - درباره «مقلده» نگر: الفصول المختارة: ۸-۷۹؛ و تصحیح الاعتقاد - از مفید - ص ۲۱۹ و ۲۲۰، ط. نجف؛ و عدة الأصول - از طوسی - ۷/۱-۳۴۸.

۱۴ - تاریخ الفرق الاسلامية - از غرابی - ص ۲۹۷؛ و: تاریخ المذاهب الاسلامية - از ابوزهره - ص ۱۸۶.

۱۵ - این رساله به طور کامل در مذاهب الاسلامیین نوشته [عبدالرحمن] بدوی (۱۵/۱-۲۶) آمده است. [همچنین به طور مستقل در حیدرآباد طبع و نشر گردیده است].

۱۶ - نگر: مقدمة التوحید صدوق، ص ۱۷، ط. طهران.

۱۷ - هداية الأبرار الى طریق الأئمة الأطهار علیهم السلام، صص ۲-۳۰۲.

۱۸ - نگر: مقدمة أوائل المقالات به قلم زنجانی، ص ۱۲، ط. نجف.

۱۹ - نگر: الملل و النحل - از شهرستانی - ۱/۸۵؛ و: منهاج السنه - از ابن تیمیة حنبلی - ۱/۳۱، ط. بولاق.

۲۰ - نگر: طبقات المعتزلة - المنية والأمل - از ابن المرتضی.

۲۱ - رجال نجاشی، ص ۵۰؛ و: خاندان نوبختی، ص ۱۳۱.

۲۲ - نگر: مذاهب الاسلامیین - از بدوی - ۱/۶۴-۶۹؛ و: الشيعة بين الأشاعرة والمعتزلة، ص ۱۲۶ به بعد.

۲۳ - أوائل المقالات، ص ۴۰، ط. نجف.

۲۴ - أوائل المقالات، ص ۴۲.

۲۵ - أوائل المقالات، ص ۳۸.

۲۶ - أوائل المقالات، ص ۴۸.

۲۷ - درباره این کتاب و نقض هائی که بر معتزله پس از این یاد می کنی، نگر: فصل ویژه مؤلفات شیخ مفید از کتاب اندیشه های کلامی شیخ مفید (صص ۳۴-۶۶).

۲۸ - بنا بر آنچه سیدمجدالدین مؤیدی در مقدمه کتاب الشافی (ص ۹) آورده است.

۲۹ - الذريعة، ۵۲/۷.

۳۰ - علی الخصوص نگر: صص ۲۵۱-۲۷۹ (که خلاصه کتاب است) [این کتاب به فارسی هم ترجمه شده و از سوی بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی (ع) منتشر گردیده است].

